

به امید فردا

چمنها سوخته شد  
برگها ریخته شد  
میوه ها بر دهن خاک دگر دوخته شد  
دانه ها مخفی شد  
نور در پیله شد  
آردها بیخته شد  
کرم شبتاب دگر فانوسش  
به در آویخته شد  
ماه در محور ما لرزان شد  
آسمان ابری است  
ولی هرگز ابری ندهد فرزندی  
آفتاب از غم ما سوزان شد  
چشمها گریان شد

\*\*\*\*\*

بر دلت راه مده  
غصه خشکی را  
خاک ما می ترکد  
خواهی دید  
چشمه ها جوشان است  
نور بی پنجره شد  
واهمه مهمه شد  
زردها سبز شدند  
همه شبتاب شدند  
دانه ها فشفشه شد  
مشکها پتک شدند  
داسها اسلحه شد  
بادها چلچله شد  
دلی از شادی ما پر گله شد  
رسنی پر گره شد  
ابر آبستن شد و فرو شست از خاک  
این همه خشکی را  
این همه زشتی را

نازنین پایمرد